

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	پیشگفتار
۹	فصل اول: موضوع امنیت
۹	درآمد
۱۰	مفهوم بسیط و مدرن امنیت
۱۲	ابعاد پنج گانه امنیت
۱۳	۱. امنیت نظامی
۱۴	۲. امنیت سیاسی
۱۷	۳. امنیت اقتصادی
۲۷	۴. امنیت اجتماعی
۲۹	۵. امنیت زیست محیطی
۳۰	نتیجه
۳۱	فصل دوم: رسانه و سیاست و امنیت ملی در آمریکا
۳۱	درآمد
۳۱	دولت رسانه‌ای
۳۳	نحوه تعامل دولت و رسانه
۳۶	منابع قدرت رسانه
۴۰	رسانه و سیاست
۴۲	منابع مالی و عملکرد رسانه
۴۵	انواع خبررسانی
۴۸	نتیجه
۵۰	فصل سوم: گروه‌های ذی نفوذ و سیاست و امنیت ملی در آمریکا
۵۰	درآمد
۵۰	بنیان نظری نقش آفرینی گروه‌های ذی نفوذ
۵۲	لابی و لابی‌گری
۵۶	دلیل موفقیت یا شکست و دلایل پیچیدگی لابی‌گری

صفحه	عنوان
۵۸	مهم‌ترین گروه‌های فعال در لابی‌گری
۵۹	انواع اطلاعات و اهمیت آن در لابی‌گری
۶۱	لابی‌های خارجی و کارویژه آن‌ها
۶۴	نتیجه
۶۵	فصل چهارم: مذهب و سیاست و امنیت ملی در آمریکا
۶۵	درآمد
۶۶	قانون اساسی و جایگاه مذهب
۶۹	سه دیدگاه متفاوت و جایگاه مذهب
۷۲	مذهب در قلمرو داخلی و خارجی
۷۳	تکثر مذهبی و دو برداشت متفاوت
۷۵	منابع مالی نهادهای مذهبی
۷۷	ابعاد و برداشتهای متفاوت از مذهب
۷۸	دلایل ترویج فرهنگ دینی
۸۰	عملکرد سه گانه مذهب
۸۱	نظریه‌های کم‌رنگ شدن مذهب
۸۱	سکولاریزاسیون
۸۲	مدرن شدن
۸۳	مشارکت سیاسی غیرمستقیم نهادهای مذهبی و معافیت مالیاتی
۸۹	نتیجه
۹۰	فصل پنجم: سیاه‌پوستان و سیاست و امنیت ملی در آمریکا
۹۰	درآمد
۹۰	معضل تاریخی
۹۲	ورود سیاه‌پوستان به آمریکا
۹۴	قانون اساسی و برده‌داری
۹۶	بازسازی جنوب و تداوم نژادپرستی
۹۷	حاکمیت قوانین جیم کرا
۹۹	تحکیم و به چالش کشیدن قوانین جیم کرا
۱۰۲	ارتقای جایگاه سیاه‌پوستان
۱۰۵	نتیجه
۱۰۶	پیوست‌ها
۱۱۳	منابع

با فزون‌ترین امتنان و شیفتگی تقدیم به

ندا و آدرین

پیشگفتار

برای دستیابی به فهمی بسیط و همه‌جانبه از سیاست و امنیت ملی در ایالات متحده آمریکا باید به پیچیدگی موضوع و انباشت حجم وسیعی از اطلاعات توجه شود که این توجه هم‌زمان الزامی است. این ضرورت، دو رویکرد را ایجاب می‌کند. از یک سو باید نگاه دوسویه از درون به بیرون و از بیرون به درون برای فهم سیاست و امنیت ملی آمریکا به صحنه آید و از سوی دیگر وجود نگرش دوسطحی از پایین به بالا و از بالا به پایین لازم است. آمریکا یکی از مطرح‌ترین بازیگران صحنه بین‌المللی است، به همین روی، سیاست خارجی این کشور جهان‌شمول و به شکلی فزاینده مداخله‌گرایانه متجلی می‌شود. بدین جهت عملکرد جهانی آمریکا به شدت بر درکی که تصمیم‌گیرندگان در ارکان قدرت از سیاست و امنیت دارند، تأثیر می‌گذارد. با توجه به اینکه تنیدگی وسیعی میان سیاست خارجی و نظام بین‌الملل وجود دارد، پرواضح است که ماهیت ساختار نظام بین‌الملل به شکلی فزاینده معادلات داخلی، قلمرو سیاست و امنیت ملی را تحت‌الشعاع قرار دهد.

حضور هزاران نظامی آمریکایی در ویتنام در اوج نزاع ایدئولوژیک حاکم بر نظام دوقطبی، جامعه آمریکا را به شدت ملتهب کرد و هزاران نفر را علیه ساختار قدرت حاکم به خیابان‌ها کشاند. مداخله آمریکا در جنگ داخلی ویتنام نه تنها انسجام ملی را نابود کرد، بلکه روابط قدرت میان دو سوی خیابان پنسیلوانیا را برای همیشه تغییر داد. از این تاریخ کنگره جدا از اینکه کدامین حزب اکثریت را در اختیار داشته، نقش فعال‌تری در سیاست خارجی و نقد خشن‌تری را در برابر کاخ سفید به نمایش گذاشته است که بارزترین آن‌ها را قانون قدرت جنگ مصوب نوامبر ۱۹۷۳ باید ذکر کرد که اختیارات رئیس‌جمهور در قلمرو اقدام نظامی را محدود می‌کند. حوادث یازده سپتامبر که دگرگونی بنیادی در سیاست‌های داخلی و شیوه زیست روزانه مردم به وجود آورد و حتی به ایجاد وزارتخانه جدیدی برای امنیت داخلی منجر شد، به وضوح نقش محیط بین‌المللی و معادلات قدرت در صحنه جهانی را در قلمرو ملی برجسته می‌سازد.

با توجه به جایگاه آمریکا در نظام بین‌الملل که بازتاب میزان توانمندی‌های این کشور است و سیاست خارجی که مبتنی بر سلطه‌حداکثری بر وسیع‌ترین جغرافیای ممکن و فزون‌ترین تعداد کشورهای جهان در راستای تأمین منافع ملی است، به اهمیت محیط بین‌المللی و معادلات حاکم بر حوزه سیاست و امنیت ملی در آمریکا پی خواهیم برد. اما با توجه به اینکه در کتاب‌های دیگر در ارتباط با سیاست خارجی آمریکا فراوان نوشته‌ام، در این نوشتار توجه فقط معطوف به اهمیت و تأثیر مؤلفه‌های داخلی بر سیاست و امنیت ملی است. علت اصلی دیگر این نگاه و توجه به این نکته حیاتی بر می‌گردد که در این خصوص آثار و نوشته‌های موجود بسیار ناچیز و محدود است. این مهم، ضرورت برجسته ساختن عناصر داخلی را اعتبار فزون‌تری می‌بخشد.

آمریکا کشوری توسعه‌یافته است که از توازن توسعه در اکثر قریب به اتفاق حوزه‌ها برخوردار است. در تمامی قلمروهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و فناوری نهادینگی عمیقی وجود دارد که باعث می‌شود فارغ از اینکه صاحبان قدرت و ثروت چه نظری دارند، سیاست و امنیت ملی متأثر از آن‌ها شوند و پیامدهای متناسب به صحنه آیند. این بدان معناست که در صحنه داخلی به جهت اینکه تمامی حوزه‌ها از ظرفیت بالا و پیشرفته نهادینگی برخوردارند، بنابراین از پویایی و به‌ضرورت آن از تعیین‌کنندگی فزاینده‌ای در سیاست و امنیت ملی کشور بهره‌مند خواهند بود. به سبب جوهره متکثر جامعه، محققاً تمامی حیطه‌ها تعیین‌کننده‌اند، اما پرواضح است که به دلایل ساختاری و انسانی بعضی از قلمروها از اهمیت و اعتبار بالاتری برخوردارند. امنیت به جهت اینکه مقوله‌ای چندبعدی و پویاست، از رابطه مستقیم و تنگاتنگی با تمامی حوزه‌ها برخوردار است که این سبب می‌شود به‌شدت حساس به تحولات درون قلمروی و حوزه‌ای جلوه کند.

ماهیت متکثر حیات در تمامی ابعاد آن در کشور باعث شده است که تأثیرگذاری مؤلفه‌های داخلی بر مقوله امنیت و سیاست به شدت پررنگ جلوه کند و این یکی از وجوه تمایز آمریکا به‌عنوان سرزمینی مطرح نسبت به بعضی از کشورهای برتر دیگر، از قبیل اتحاد جماهیر شوروی در عصر دوقطبی و چین در دوران رقابت شدید ژئوپولیتیک و اقتصادی محسوب شود. این بدان معناست که تأثیر حوزه داخلی بر سیاست و امنیت ملی آمریکا اگر فزون‌تر از اهمیت و اثرگذاری محیط بین‌الملل و عملکرد سیاست خارجی نباشد، محققاً کمتر نیست. با توجه به ماهیت متکثر و باز جامعه آمریکایی یک نکته باید کاملاً مورد توجه قرار گیرد: در قلمرو سیاست خارجی بسیاری از پدیده‌ها در صحنه نظام بین‌الملل شکل می‌گیرند

که آمریکا کنترلی بر آن‌ها ندارد و تنها در جایگاه یک بازیگر واکنش‌گر باید عمل کند. این واقعیتی است که اصولاً همه کشورهای جهان از قدرتمند و کمتر قدرتمند با آن روبه‌رویند. اما در حیطه داخلی به دلیل اینکه جامعه در تمامی ابعاد سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و فناوری مراحل اولیه توسعه و شکل‌گیری را طی کرده و به مراحل بالای نهادینگی دست یافته است، دخالت کشورها و بازیگران خارجی در جهت دادن به عملکرد مقوله‌های داخلی مخالف منافع آمریکا به شدت محدود و کم‌اثر است. این درحالی است که بسیاری از کشورها در این زمینه به گونه‌ای فراوان در برابر دخالت‌های عناصر برون‌مرزی آسیب‌پذیرند و سیاست و امنیت آنان در بسیاری از مواقع به گروگان گرفته می‌شود.

با درک این واقعیت است که می‌توان با قطعیت بالایی از این مهم صحبت کرد که عوامل و عناصر داخلی با توجه به ماهیت اجتماعی‌ای که دارند و بر ساخته از معادلات درونی‌اند، به ضرورت همین ویژگی از اثربخشی دامنه‌دارتر و از سوی دیگر دائمی‌تر در سیاست و امنیت ملی آمریکا بهره‌مندند. با توجه به این کلیات و واقعیات است که در این نوشتار، نگاه کاملاً معطوف به مؤلفه‌های داخلی است و به اهمیت آن‌ها پرداخته می‌شود. پرواضح است که عناصر فراوانی در حیطه محیط داخلی هستند که تأثیرگذارند، اما تنها به محدودی از آن‌ها توجه می‌شود که به نظر مهم‌تر می‌آیند و در عین حال متناسب با این مهم نیز هستند که این نوشته تنها مقوله‌ای برای آشنایی با فضای داخلی و جهت دادن به مطالعات عمیق‌تری است که برای فهم سیاست و امنیت ملی آمریکا در سطح کلان مورد نیازند. در این نوشتار چهار مقوله داخلی گروه‌های ذی‌نفوذ، مذهب، رسانه و سیاه‌پوستان از میان عناصر محیط درونی که به شدت سیاست و امنیت ملی آمریکا را متأثر می‌سازند، انتخاب شده‌اند که این‌ها را شاید به قاطعیت بتوان در میان مؤلفه‌های داخلی برجسته‌ترین قلمداد کرد.

گروه‌های ذی‌نفوذ

ستون فقرات جامعه آمریکا سیستم اقتصادی سرمایه‌داری است که در واقع لولایی است که کلیت جامعه بر آن سوار است. با وقوف به این مسئله است که مؤلفه گروه‌های ذی‌نفوذ انتخاب شده است. طبقه سرمایه‌دار باید مطرح‌ترین و نافذترین گروه در آمریکا در نظر گرفته شود که همراه دیگر گروه‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای در فرایند تصمیم‌گیری دارد. از وجوه متمایزکننده آمریکا از تمامی کشورهایی که جوامع غربی را هم در بر می‌گیرد، این مهم باید مطرح شود که تنها در این سرزمین است که گروه، جدا از ماهیت و جایگاهش، در صحنه معادلات داخلی

از مشروعیت تمام‌عیار و اقبال نظری برای فعالیت برخوردار است. این نکته بازتاب این واقعیت است که گروه به‌عنوان پدیده‌ای اجتماعی از جایگاه برجسته‌ای برخوردار است. گروه‌های ذی‌نفوذ به‌طور کلی نقش مثبتی در کارآمدی سیاست و امنیت ملی ایفا می‌کنند، زیرا اجازه فعالیت آن‌ها سبب می‌شود که از یک سو فرصت برای بازیگران و کشورهای خارجی فراهم نشود که در صحنه داخلی آمریکا ایفای نقش کنند و از سوی دیگر وجود احساس دخیل بودن در سرنوشت کشور منجر می‌شود که انسجام ملی جامعه از پویایی سازنده بهره‌مند شود و التهابات در شکل‌های مختلف به کلیت سیستم آسیب جبران‌ناپذیری وارد نکنند؛ زیرا تعامل گروه‌ها با یکدیگر و سیستم، این امکان را برای ساختار قدرت سیاسی فراهم می‌آورد که کارآمد جلوه کند. با در نظر گرفتن این نکات، پرواضح است که مشروعیت سیاسی و قانونی فعالیت گروه‌های اجتماعی بدون توجه به ماهیت گروه‌ها در طول تاریخ آمریکا، در بلندمدت امنیت را مستحکم کرده و آن را وجاهت بخشیده‌اند.

مذهب

مذهب در آمریکا از جایگاه خاصی برخوردار است. این جایگاه نه به ضرورت گسترده‌گی اعتقاد به بهشت برین، بلکه به جهت ماهیت اجتماعی آن باید مطرح شود. با وجود تمامی تحولاتی که در حوزه مذهبی در آمریکا رخ داده و با عنایت به قرائت‌های متفاوتی که به صحنه آمده، مذهب در گستره جامعه به‌مثابه یکی از مهم‌ترین ستون‌های حفظ و تداوم ساختار سیاسی لیبرال و در بطن آن امنیت ملی جلوه‌گری کرده است. برخلاف فرانسه که افتخار می‌کند آزادی از مذهب را گسترش داده است، در آمریکا از همان آغازین ورود مذهب‌پویان در سال ۱۶۲۰، همیشه جامعه در کلیتش، چه در چارچوب قانون اساسی و چه در فضای فرهنگی، به این پایبند بوده که در آمریکا آزادی برای مذهب باید یکی از اصول بنیادی باشد. با تأکید بر آزادی برای مذهب، نخبگان و توده‌ها از همان آغاز، حریم خاصی را برای برداشت‌های مختلف و گرایش‌های متفاوت مذهبی به وجود آوردند و آن را با تصویب متمم اول قانون اساسی خصلتی نهادینه دادند و سنت شدن مذهب را وجاهت تاریخی اعطا کردند. در بستر قرار گرفتن در این جایگاه و وجاهت تاریخی است که مؤلفه‌ای به‌عنوان مذهب در نقش حمایتگر و حامی امنیت ملی آمریکا عمل کرده و سیاست را بسیار تحت تأثیر ارزش‌های خود قرار داده است. برخلاف بسیاری از کشورهای غربی و لیبرال، مذهب در آمریکا انسجام ملی را فزون‌تر و به‌ضرورت این ویژگی امنیت ملی را تقویت کرده است.

رسانه‌ها را در تمامی اشکالشان شاید بتوان مهم‌ترین مؤلفه مثبت داخلی تأثیرگذار بر سیاست و امنیت ملی آمریکا قلمداد کرد. آمریکا مرکز و نماد سرمایه‌داری جهانی محسوب می‌شود و تمامی ارکان حیات در این کشور به طور مستقیم و غیرمستقیم در ارتباط با این شیوه زیست اقتصادی اهمیت و اعتبار می‌یابد. رسانه و سرمایه در آمریکا دو روی یک سکه قلمداد می‌شوند، زیرا بدون سرمایه دار امکان وجود و رشد و نمو برای یک رسانه وجود ندارد. رسانه‌ها در این کشور به طور کلی در اختیار صاحبان سرمایه‌های بزرگ هستند و به همین روی اصولاً به گونه‌ای به انعکاس مطالب می‌پردازند که در راستای تقویت سیستم سرمایه‌داری باشد. با توجه به اینکه رسانه‌ها در سطح کلان منافع صاحبان سرمایه را در فعالیت‌ها و اقدامات خود مرجع قرار می‌دهند، به‌ضرورت، سیستم سیاسی حاکم باید توجه خاص به نظرگاه‌های مطرح شده در رسانه‌ها را در ارتباط با موضوعات اعطا کند. رابطه‌ای دوسویه میان رسانه‌ها و ساختار قدرت در جامعه وجود دارد و هر دو از یکدیگر به شدت تأثیرپذیرند. هرچند که با توجه به ماهیت متکثر حیات اجتماعی و واقعیات مکتوب در قانون اساسی، رسانه‌ها از ابزارهای فزون‌تری برای تحمیل نظرات خود به ساختار قدرت حاکم در فرایند تصمیم‌گیری‌ها برخوردارند. کاخ سفید و کنگره هیچ قدرت قانونی برای حذف رسانه‌ای ندارند؛ اما هر رسانه‌ای از این توانمندی بهره‌مند است که موضوعات را طوری بسته‌بندی کند که ضربات جبران‌ناپذیری به انتخابات، زندگی خصوصی و وضعیت مالی صاحبان قدرت سیاسی وارد آورد. خودداری لیندون جانسون از شرکت در انتخابات ۱۹۶۸، استعفای ریچارد نیکسون به سبب روبه‌رو شدن با بحران حقوقی به دلیل نقص قانون و استیضاح بیل کلینتون به علت افشای رفتارهای خصوصی خلاف جایگاه و شأن یک رئیس‌جمهور را می‌توان از بازتاب‌های ظرفیت‌های بالای رسانه‌ها برای تحت تأثیر قرار دادن جو جامعه و معادلات قدرت و به تبع آن پیامدهای آن بر سیاست و امنیت ملی آمریکا ذکر کرد. رسانه‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل دادن به افکار عمومی، جهت دادن به سیاست‌ها و ارزیابی راهبردی در تمامی سطوح دارند و به همین روی به مانند شمشیری دولبه عمل می‌کنند.

به لحاظ جایگاه، رسانه‌ها در مواردی به استحکام امنیت ملی آمریکا کمک می‌کنند و در مواقعی هم شرایطی را رقم می‌زنند که امنیت ملی آمریکا را به شدت آسیب‌پذیر می‌کند. رسانه‌ها در سال ۱۸۹۸ نقش مهمی در بسیج افکار عمومی و مشروعیت بخشیدن به توجیه سیاستمداران برای جنگ با اسپانیا ایفا کردند. در دهه ۱۹۶۰ رسانه‌ها همگام با کنگره و کاخ

سفید بر اهمیت حقوق مدنی سیاهان تأکید فراوان کردند و همچون سپری محکم، با فرصت دادن به افکار و دیدگاه موافقان اعطای حقوق مدنی به مشروعیت‌زدایی از مخالفان دولت در این باره پرداختند. رسانه‌ها در طول جنگ ویتنام انتقادهای بیشتر متوجه سیستم سیاسی کردند و نقش مهمی در ایجاد بحران‌های اجتماعی و تضعیف اعتبار جهانی آمریکا با برجسته ساختن حق ملت ویتنام برای تعیین سرنوشت خود بدون دخالت خارجی ایفا نمودند. در دوران ریاست جمهوری دونالد ترامپ رسانه‌ها به طور کلی برای تضعیف جایگاه او، بیشترین و خشن‌ترین نقدها را متوجه عملکرد خارجی و سیاست‌های داخلی او کردند که به ایجاد شکاف عمیقی در جامعه آمریکا و به تبع آن تضعیف امنیت ملی آمریکا منجر شد. با توجه به این واقعیات درمی‌یابیم که رسانه‌ها با توجه به معادلات داخلی و واقعیات حاکم بر جامعه، در جایگاهی قرار می‌گیرند که سیاست و امنیت ملی را تقویت و در مواقعی نیز به تضعیف و کاهش بنیان‌های امنیت کشور اقدام می‌کنند. اما در یک سطح کلان و تاریخی، باید رسانه را استحکام‌بخش امنیت ملی آمریکا در نظر گرفت.

سیاه‌پوستان

بدون هیچ شک و تردیدی از زمان استقلال در سال ۱۷۷۶ تاکنون و بدون تأمل می‌توان ابراز کرد که در طول دهه‌های آینده بیشترین صدمات و لطمات به انسجام ملی و فزون‌ترین عنصر حیات‌بخش آشوب‌های اجتماعی و به تبع آن آسیب‌پذیری بیش از حد امنیت ملی آمریکا موضوع ظلم تاریخی به سیاهان و نژادپرستی باید قلمداد شود. در کنوانسیون قانون اساسی در سال ۱۷۸۷ تنها حیطه‌ای که در خصوص آن به یک توافق قطعی و دائمی نرسیدند همانا معضل برده‌داری و جایگاه سیاهان در جامعه بود. به دلیل اختلاف نظر وسیع در خصوص اینکه آیا سیاهان انسان محسوب می‌شوند یا اینکه آن‌ها در قواره‌های یک انسان معمولی نیستند، نمایندگان ترجیح دادند که به موضوع برده‌داری ورود نکنند و با پیشنهاد مصالحه سه‌پنجم، مبنی بر اینکه هر پنج سیاه به اندازه سه سفیدپوست انسان است، بر مشکل نژادی سرپوشی بگذارند. بزرگ‌ترین جنگ داخلی در جهان از نظر میزان تلفات انسانی به سبب مسئله برده‌داری از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۵ بود که کشور را با تجزیه روبه‌رو ساخت. ولیکن هنوز هم این معضل‌گریبان کشور را رها نکرده است. در میان عناصر محیط درونی که به شدت سیاست و امنیت ملی آمریکا را متأثر می‌کنند، به لحاظ قانونی نژادپرستی نیمه اول دهه شصت از میان رفت، اما جامعه و فرهنگ آمریکا به سبب ریشه تاریخی نژادپرستی همچنان تجلی‌گر

بزرگ‌ترین مشکل و معضل جامعه آمریکا در تمامی سطوح آن، یعنی نگاه تحقیرآمیز به سیاهان است.

حتی انتخاب باراک اوباما به عنوان اولین رئیس‌جمهور سیاه‌پوست در جهان غرب هم نتوانست این معضل تاریخی را به حاشیه براند. مرگ جورج فلویید سیاه‌پوست به دست پلیس و آغاز شورش‌های نژادی در عصر ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ نشان داد که حتی انتخاب یک سیاه‌پوست به بالاترین مقام اجرایی کشور نیز از این ظرفیت برخوردار نیست که این مشکل تاریخی را که امنیت ملی کشور را در طول سده‌ها به شدت تهدید کرده است، پایان دهد و آن را به حاشیه براند. از نظر قانونی، سیاهان از تمامی حقوق و مزایای شهروندی بهره‌مندند که حضور وسیع آنان در جایگاه‌های قدرت، بالاخص قدرت سیاسی نشانه بارز آن است. اما از نظر فرهنگی، اجتماعی و تعاملات میان‌گروهی، نگاه حقیرانه به سیاهان و تلاش برای برقراری فاصله اجتماعی و فردی با آن‌ها همچنان وجود دارد. از این منظر است که باید اذعان کرد که امنیت ملی آمریکا باید همان‌طور که در گذشته مطرح بوده است در آینده هم مقوله نژادپرستی را پاشنه آشیل خود قلمداد کند و آن را سبب تضعیف دائمی خود در نظر گیرد.

مطالب این کتاب در پنج فصل تدوین شده است؛ در فصل اول برای اینکه چهار فصل بعدی در ارتباط با مفهوم امنیت قابل درک شود، به مقوله امنیت می‌پردازیم و آن را از منظری چندبعدی مد نظر قرار می‌دهیم. هدف طراحی این فصل برجسته ساختن محدودیت‌های ادراکی در مورد مقوله امنیت است که بسیار هم عمیق و گسترده می‌باشد؛ گشایش نظری و بسط استنباطی درباره امنیت در قرن بیست و یکم به ضرورت منجر شده که مرجع و مرکز ثقل آن انسان است. شأن انسان در ابعاد الهی و زمینی حکم می‌کند که او بهره‌مند از محیط زیست مناسب، رفاه اقتصادی مطلوب، آرامش روانی و به طور کلی از تمامی نعمات الهی برخوردار باشد. با در نظر گرفتن این منظر نظری است که این فصل زوایای امروزی امنیت را مطرح می‌کند تا متوجه شویم چرا چهار فصل بعدی انتخاب شده‌اند.

در فصل دوم، رسانه مرکز توجه قرار می‌گیرد و به چرایی اهمیت و اعتبار آن پرداخته می‌شود. در فصل سوم، رابطه بین گروه‌های ذی‌نفوذ و امنیت ملی جلوه می‌کند و مهم‌ترین گروه‌ها و شیوه‌های تأثیرگذاری آن‌ها بررسی و واکاوی می‌شود. در فصل چهارم به مقوله مذهب پرداخته و از چرایی جایگاه برجسته آن در نظام اجتماعی آمریکا و اینکه چرا یکی از عناصر مهم مؤثر در امنیت ملی است، به طور مبسوط بحث می‌شود. در فصل پنجم که آخرین

فصل است، درك جامعه‌شناسانه تاريخى از سياه‌پوست و نژادپرستى در آمريكا موضوعيت مى‌يابد و به اين نکته توجه مى‌شود كه چرا سياهان با وجود ارتقاى وسيع جاىگاه در آمريكا، همچنان خود را تحقير شده مى‌يابند و از نژادپرستى ساختارى سخن مى‌گويند. در نهايت اميدوارم نكات مطرح شده در اين نوشتار، فهم عميق تر و گسترده تری از معادلات داخلى آمريكا و رابطه آن با سياست و امنيت ملي اين کشور برای خوانندگان فراهم کند.

حسين دهشيار

استاد دانشگاه علامه طباطبائی